

نهج البلاغه در اندیشه صلاح عبدالصبور با رویکرد بینامتنیت فرهنگی

دکتر حسن گودرزی لمراسکی^۱

چکیده

ادبیات معاصر عربی، در بردارنده مجموعه‌ای از مفاهیم نو و مدرن است که برخی از آنها را وامدار غرب می‌باشد. یکی از این مفاهیم، بینامتنیت است که معادل آن در زبان عربی تناس است. بینامتنیت، رویکردی فرهنگی - اجتماعی است که در تمامی حوزه‌ها، به خصوص ادبیات رسوخ کرده و تحولات شگرفی را در آن به وجود آورده و دارای نمودهای مختلفی است که عبارتند از مکالمه گرای، بینافرهنگی و رمز شناسی که در این جستار نمود بینافرهنگی آن در شعر یکی از شاعران معاصر ادبیات عربی یعنی صلاح عبدالصبور، شاعر نوپرداز مصری مد نظر است. این نوشتار بر آن است تا رویکرد فرهنگی نهج البلاغه را با تحلیل محتوا و تکیه بر مفاهیم آن در ابیات او، مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد. در این مقاله، نهج البلاغه به عنوان فرهنگ خودی معرفی گشته، و سعی می‌شود تا مفاهیم موجود در آن از قبیل فقر، ایمان و شخصیت در شعر عبدالصبور، بررسی گردد تا نگاه جامعه شناختی او در بیان و اصلاح مسائل و مشکلات اجتماعی، تبیین گردد چرا که فقر، بی‌ایمانی را به همراه دارد و ایمان، جامعه را اصلاح می‌کند و گفتار نیک همراه با عمل تکمیل کننده شخصیت انسان است.

واژگان کلیدی: نهج البلاغه، صلاح عبدالصبور، بینامتنیت و بینافرهنگی.

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه مازندران h.goodarzi@umz.ac.ir

مقدمه

همان طور که اشاره گردید، بینا فرهنگی یکی از نمودهای تناس (بینامتنیت) است به این خاطر ضروری است که ابتدا در مورد بینامتنیت توضیحاتی داده شود سپس بعد بینا فرهنگی آن تبیین گردد.

بینامتنیت، توسط خانم ژلیو کریستوا^۱ در اواخر دههٔ شصت، در فرانسه مطرح شد (آلن، ۱۳۸۵ش: ص ۳۰). وی با مطالعه آثار فردینان دوسوسور^۲ زبان شناس و استاد خود میخائیل باختین^۳ و تلفیق آن دو، به این مفهوم دست یافت، ولی برخی از نظریه پردازان معتقد هستند که مبدع اصلی واژه بینامتنیت، دانشمند روسی، میخائیل باختین می باشد (هاشم: ۲۰۰۸م) که منطق مکالمه گرایی در متون را کشف کرده و معتقد است که متنها با یکدیگر گفتگو می کنند و برعهده خواننده است که آن را کشف نماید. وی می گوید: «کلام پلی است که بین من و دیگری زده می شود. اگر یک سر این پل به من متکی است، سر دیگر آن به مخاطبم اتکا دارد. کلام قلمرویی است که هم مخاطب کننده و هم مخاطب شونده، هم گوینده و هم طرف سخن اش در آن سهیم می باشند. گوینده، آدم کتاب مقدس نیست که تنها با موضوعات بکر و هنوز نام نایافته سر و کار داشته و برای نخستین بار نامی به آنها بدهد.» (حیاتی: ۱۳۸۸ش) کریستوا هم با تأثیر پذیری از وی بر آن است که هیچ متنی مستقل از سایر متنها نیست و به تنهایی عمل نکرده و شکل گیری و تفسیر هر متن تحت تأثیر متون دیگر و با ارجاع به آنهاست. پس متن حاوی بینامتنی از دیگر متون می شود (کاسب: ۱۳۸۶ش). بنابراین مفهوم بینامتنیت از متن سرچشمه گرفته و متن، محور و موضوع اصلی می گردد و دیگر خبری از مؤلف و تأثیر و نفوذ مستقیم و بی چون و چرای او نیست به قول رولان بارت^۴ ما در بینامتنیت با پدیده ای به نام مرگ مؤلف روبه رو هستیم. وی در این پدیده، به سه محور اشاره نموده است:

۱. تولد خواننده باید به بهای مرگ مؤلف صورت پذیرد.
۲. متن بافتی از نقل قولها است که از مراکز فرهنگی بی شماری اقتباس شده اند؛
۳. زبان است که سخن می گوید، و نه مؤلف

۱. Julia Kristeva
 ۲. Ferdinand Dsasure
 ۳. M. bakhtin.
 ۴. Roland Barthes.

(اندیشه: ۱۳۸۶ش). پس عناصر مختلفی در بینامتنیت مطرح است که عبارتند از: خواننده، متن، گفتگو، ولی مهم‌ترین موضوعی که در بینامتنیت باید مد نظر قرار گیرد، همان فرایند اخذ معنا از متون توسط خواننده است که به آن، خوانش یا تأویل گفته می‌شود (آلن، ۱۳۸۵ش: ص ۱۱).

همان‌طور که اشاره گردید، بینامتنیت اصطلاحی حاکی از سرشت مکالمه‌ای زبان است. متن ادبی دیگر نه یک موجود یکتا و خودآئین بل حاصل مجموعه‌ای از رمزگانها، سخنها، و متنهای از پیش موجود انگاشته می‌شود (آلن، رولان بارت، همان: ص ۱۲۹). این مفهوم توسط منتقدانی چون دکتر الغدومی وارد عرصه ادبیات معاصر عربی گردید. وی مانند بارت، متن را جسمی زنده تلقی کرده و بیشتر به بعد روان‌شناختی آن اهمیت می‌دهد، زیرا از نظر او متن، عملیاتی روان‌شناختی و زیبایی‌شناختی است که فهم آن توسط خواننده صورت می‌پذیرد (المغربی، ۲۰۱۰م: ص ۷۳). از طرف دیگر برخی از نظریه‌پردازان چون دکتر مرتاض، معتقد هستند که میان بینامتنیت و سرقت ادبی ارتباط تنگاتنگی وجود دارد. (همان: ص ۶۲)

با توجه به نظریه‌های مطرح شده در باب بینامتنیت، باید به این نکته اساسی توجه داشت که هر متنی چه به صورت مستقیم و چه به صورت غیرمستقیم متأثر از متنهای دیگر فرهنگها بوده است و به عبارت دیگر «هر متنی بینافرهنگی است» و در طول تاریخ پیشینش متأثر از فرهنگهای دیگر بوده است. (Regnant : ۱۳۸۸ش) در واقع مهم‌ترین فرق بین بینامتنیت و اقتباس و سرقت و جز آن، در همین نکته نهفته است که در بحث بینامتنیت، قضیه فرهنگ بسیار مهم بوده و مورد توجه قرار می‌گیرد به این خاطر لازم است بعد بینافرهنگی آن که موضوع اصلی مقاله است، تبیین گردد: همان گونه که گفته شد بر اساس اصل بینامتنیت، هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست و همواره متنها بر پایه متنهای گذشته بنا می‌شوند (مطلق: ۱۳۸۸ش) و انتقال فرهنگ نیز بر همین اساس صورت می‌پذیرد، یعنی هر پیش‌متنی که بر روی متن اصلی اثر می‌گذارد، فرهنگ خود را هم به آن متن منتقل می‌کند و از این رو، روابط بینامتنی می‌توانند بنا بر ارتباط فرهنگی شان، به دو دسته بزرگ تقسیم شوند که عبارتند از: درون‌فرهنگی و برون‌فرهنگی. به عبارت روشن‌تر هنگامی که متن مرجع دارای فرهنگی مشترک با متن اصلی باشد، در این صورت روابط بینامتنی درون‌فرهنگی محسوب می‌شود. برعکس، هنگامی که متن مرجع دارای فرهنگی دیگر نسبت به متن اصلی باشد، در این صورت بینامتنی برون‌فرهنگی یا میان‌فرهنگی تلقی می‌شود (همان) بنابراین، بینافرهنگی انتقال

فرهنگ متن مرجع یا پیش متن به متن اصلی می‌باشد که به دو بخش درون‌فرهنگی و برون‌فرهنگی تقسیم می‌گردد که به آن اشاره شد و از آنجا که نهج البلاغه فرهنگی اسلامی و خودی محسوب می‌شود و عبدالصبور هم شاعری مسلمان است، از این رو روابط میان اشعار او به عنوان متن اصلی و نهج البلاغه به عنوان پیش متن یا متن مرجع، درون‌فرهنگی محسوب شده و در قالب مفاهیمی چون فقر، ایمان و شخصیت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شایان ذکر است که عبدالصبور ممکن است به طور مستقیم از نهج البلاغه اثرپذیری نداشته باشد ولی مضامینی که در برخی از اشعار او وجود دارد به حدی نزدیک به نهج البلاغه است که امکان بررسی آن را به صورت بینامتنیت به‌خصوص بعد بینا فرهنگی آن، در این مقاله فراهم نموده است. این نوشتار بر آن است تا نهج البلاغه را با رویکرد بینا فرهنگی آن، در شعر یکی از شاعران نوگرای ادبیات معاصر عربی یعنی صلاح عبدالصبور بررسی کرده و تجزیه و تحلیل نماید و به این سؤال اساسی پاسخ دهد: نهج البلاغه چگونه در شعر عبدالصبور جلوه گر می‌گردد؟

۱- نهج البلاغه

در فضیلت علمی و ادبی امام علی (ع) همین بس که وی در مکتب نبی مکرم اسلام (ص) بالیده است و از این رو همواره از این توانایی و شایستگی برخوردار بوده تا حقایق و معارف ناب توحیدی را از آیات روح بخش قرآنی و کلام هدایتگر پیامبر رحمت بیرون بکشد و بعدها بتواند آنها را در کلام گوهر بار خویش جاری سازد که امروزه آن را با عنوان نهج البلاغه می‌شناسیم.

نهج البلاغه عنوان بامسمایی است که سید رضی آن را بر کتابی نهاد که در بردارنده مجموعه‌ای از سخنان امام علی (ع) است و این کتاب را به این دلیل نهج البلاغه نامید که درهای بلاغت را برای کسی که در آن می‌نگرد باز می‌کند و هرچه دانشمند و دانش‌آموز بخواهد در آن می‌یابد. آن چنان که استاد مطهری می‌فرماید: «کلمات امام علی (ع) از قدیم‌ترین ایام با دو امتیاز همراه بوده است و با این دو امتیاز شناخته می‌شده است: یکی فصاحت و بلاغت، و دیگری چند بعدی بودن. هر یک از این دو امتیاز به تنهایی کافی است که به کلمات علی (ع) ارزش فراوان بدهد، ولی توأم شدن این دو با همدیگر که همان به کار رفتن سخن در مسیرها و میدانهای مختلف و احیاناً متضاد و در عین حال حفظ کمال فصاحت و بلاغت است، سخن علی (ع) را قریب به حد اعجاز قرار داده است»

(مطهری، ۱۳۶۶ش:ص ۷) و همین اعجاز است که کلام امام(ع) را فروتر از کلام خالق و بالاتر از کلام مخلوق گردانده است. (ابن ابی الحدید، ۱۴۲۱ق:ص ۸)

همان‌طور که اشاره شد نهج البلاغه در حالت کلی از دو بعد ظاهر و محتوی قابل بررسی است که در این مقاله بعد محتوایی آن مد نظر است و آن، پرداختن به اندیشه‌های امام علی (ع) در مورد فقر، ایمان و شخصیت در شعر صلاح عبدالصبور است ولی قبل از آن لازم است تا مختصری به معرفی صلاح عبدالصبور بپردازیم.

۲- صلاح عبدالصبور

در میان شاعران معاصر ادب عربی به شاعری به نام صلاح عبدالصبور، برمی‌خوریم که نوگرایی را در اندیشه‌های خود به کار گرفت. او مشهورترین شاعر مصر بعد از امیرالشعراء، احمدشوقی است. (خلیل جحا، ۱۹۹۹م:ص ۲۰۰) نخست به شیوه قدما شعر می‌سرود و اشعار او کلاسیک بود مانند:

الصَّباحُ یَدْرَجُ فِی طُفولتِه

والبَدْرُ لَمَلَمَ فَوْقَ قَرینتِنا

واللیلُ یحبو حبو منهزمِ

أستار أوتیه، ولم أنم

(عبدالصبور، ۲۰۰۶م:ص ۱۳۳)

سپس با آثار تی.اس.الیوت^۱ و کافکا^۲ آشنا شد که تأثیری به‌سزا در تغییر نگرش او نسبت به شعر نهادند؛ چنان‌که در مورد تی.اس.الیوت می‌گوید: «هنگامی که در عنفوان جوانی با تی.اس.الیوت آشنا شدم، هیچ چیز به اندازه جسارت زبانی او توجه مرا به خود جلب نکرد» (همان:ص ۷۹) در میان شاعران نوگرای مصر، او از همه مشهورتر است و یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعری او، درام شعری با عنوان «سوگنامه حلاج» می‌باشد که مشهورترین و موفق‌ترین درام شعری جدید عرب است (الضاوی، ۱۳۸۴ش:ص ۱۰) در این نمایشنامه، صبور، تأثیر آشکار درام منظوم الیوت و نظریه الیوت را در باب درام منظوم پذیرفته است و می‌توان گفت که به نوعی، تحت تأثیر «قتل در کلیسای جامع» الیوت بوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۰ش:ص ۲۳۲).

او جزء شاعران پیشگام در شعر نو محسوب می‌گردد و شعر او بیان حالات انسان معاصر است، زیرا یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر نو آن است که مشکلات مردم را بیان کند و این شعر

۱. T.S. eliot.

۲. Kafka.

عبدالصبور نمونه‌ای از آن است که در آن به مشکلات مردم فلسطین اشاره نموده و از رژیم غاصب صهیونیست به‌عنوان تاتار یاد کرده است:

هَجَمَ التتار	تاتارها هجوم آوردند
رموا مدینتنا العریقة بالدمار	شهر باستانی ما را ویران کردند
	(عبدالصبور، همان:ص ۷۱)

این مقاله بر آن است تا نهج البلاغه را در شعر او با رویکرد بینافرهنگی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد و برخی از مفاهیم آن چون فقر، ایمان و شخصیت را در شعر او بررسی کند.

۳: بینافرهنگی نهج البلاغه و شعر عبدالصبور

۱-۳: فقر

یکی از بزرگ‌ترین مشکلاتی که انسان را از رسیدن به قله‌های تعالی باز می‌دارد و او را در گرداب عقب ماندگی و فلاکت گرفتار می‌کند، فقر است که امام علی(ع) از آن به عنوان شری یاد می‌کند که باید از آن به خدا پناه برد هنگامی که به پسرش محمدبن حنیفه می‌فرماید: «یا بُنَّیْ اِنْسِیْ اُخَافُ عَلَیْکَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنْهُ فَاِنَّ الْفَقْرَ مَنَقَصَةٌ لِلدِّیْنِ مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِیَةٌ لِّلْمَقْتِ.» «پسرکم از درویشی بر تو ترسانم، پس، از آن به خدا پناه بر که درویشی دین را زیان دارد و خرد را سرگردان کند و دشمنی پدید آرد.» (شهیدی، ۱۳۷۷ش:ص ۴۱۹) امام علی(ع) فقر را به شیطان تشبیه می‌کند چون شیطان، تجسم و نماد بدی و شر است که همیشه دامنگیر بشریت بوده و دین و عقل او را تباه ساخته و موجب به وجود آمدن کینه و دشمنی می‌گردد.

عبدالصبور هم از فقر به عنوان شر یاد می‌کند و در «سوگنامهٔ حلاج» می‌گوید:

الحلاج:	الحلاج:
هبنا جائئنا الدنيا	فرض کنیم که از دنیا فاصله گرفتیم
مانصنع عندئذٍ بالشر	دراین هنگام با بدی چه کار کنیم
السبلی:	شبلی:
الشر	بدی
ماذا تعنی بالشر	منظورت از بدی چیست

الحلاج:

فقر الفقراء

حلاج:

فقر بیچارگان

جوع الجوعی، فی أعینهم تتوهج ألسناظ
 می درخشد که یقیناً معنایش را نمی دانم
 (عبدالصبور، همان: ص ۴۸۱)

در این ابیات عبدالصبور دو شخصیت و عارف نامی هم عصر را ذکر می کند که دارای دو طرز فکر مختلف هستند: یکی شبلی که معتقد است صوفی فقط باید کنج عزلت برگزیند و کاری با اجتماع و جامعه نداشته باشد و در طرف دیگر، حلاج قرار دارد که معتقد است علاوه بر رسیدگی به امور عبادی و شخصی، باید در کنار مردم و جامعه بود، نیازهای آنها را درک کرده و نسبت به خواسته هایشان توجه نمود هم چنین باید نقش بیدارگری را هم ایفا نمود (مجموعه نویسندگان، ۲۰۰۷: ص ۳۴) سپس فقر را یکی از مظاهر اصلی شر برشمرده و بر آن است که فقر و گرسنگی در میان مردم موج می زند و نباید نسبت به آن بی تفاوت بود و فقط کنج عزلت را برگزید. به همین خاطر نمی تواند در برابر این پدیده ناخوشایند اجتماعی، تاب بیاورد و می گوید:

یا شبلی

الشر استولی فی ملکوت الله

ای شبلی!

شر بر ملکوت خداوند سایه افکنده است

حدثنی... کیف أغض العين عن الدنيا

به من بگو... چگونه چشم از دنیا بپوشم

إلا أن یظلم قلبی (عبدالصبور، همان: ص ۴۸۲)

مگر این که پا روی دلم بگذارم.

حلاج فریاد می زند و می گوید: شر و بدی حتی بر ملکوت خداوند هم سایه افکنده است و من نمی توانم از آن چشم پوشیده و نسبت به آن بی تفاوت باشم و تا حدی پیش می رود که خودش را با حاکمیت زمانه درگیر کرده و به این نتیجه می رسد که برای اصلاح جامعه و مردم، ابتدا باید حاکم اصلاح گردد:

الحلاج:

و أقول لهم إن الوالی قلب الأمة

حلاج:

و به آنها می گویم که حاکم قلب امت است

هل تصلح إلا بصلاحه (همان: ص ۴۸۵)

و جامعه، جز با اصلاح او، اصلاح نمی گردد.

فقر، از نگاه امام علی (ع) بالاتر از مرگ است چنانچه می فرمایند: «الفقر الموت الأكبر.» « تنگدستی بزرگتر مرگ است. » (شهیدی، همان: ص ۳۹۱) عبدالصبور هم می گوید: «إن عذاب الإنسان

الأکبر هو الفقر، ولكن ليس الفقر ناتجاً من سوء توزيع الثروه فحسب. ولكنه ناتج من سوء توزيع الإنسانية. «عذاب بزرگ‌تر انسان همان فقر و تنگدستی است و فقر، حاصل بد تقسیم کردن ثروت نیست، نتیجه نبود انسانیت است.» (عبدالصبور، همان، ص: ۶۰)

کلام امام (ع) در مورد فقر، در حقیقت پرداختن به مشکلات و واقعیت‌های موجود در جامعه است، زیرا فقر، واقعیتی است که موجب مرگ و نابودی جامعه می‌گردد. در سایه همین تفکر، رئالیست‌ها یا واقع‌گرایان را می‌بینیم که معتقد هستند باید نسبت به مشکلات موجود واقع‌گرا بود به گونه‌ای که مویاسان، برمان‌نویس فرانسوی می‌گوید: «واقع‌گرایی یعنی کشف و ارائه آنچه انسان معاصر واقعاً هست» (سیدحسینی، ۱۳۶۶ش: ص ۱۴۷) و این قضیه نزد بزرگان ادبیات رئالیستی همچون چخوف، گورکی و تولستوی ملقب به انسان انسانیت که با نابسامانی‌های عصر خویش ارتباطی عمیق داشت (الغمری، ۱۳۷۸ش: ص ۱۶۱) جلوه و نمودی خاص دارد.

عبدالصبور، شاعری واقع‌گرا است (خلیل جحا، ۱۹۹۹م: ص ۳۵) که توجه به مشکلات و نیازهای واقعی انسان را محور بحث خود قرار داده و نگاه جامعه‌شناختی او نسبت به فقر و عواقب ناشی از آن، در حقیقت همان نگاه مولای متقیان، علی (ع) نسبت به فقر و مضرات آن است، هنگامی که می‌فرمایند: «إن الله سبحانه فرض في أموال الأغنياء أقوات الفقراء فما جاع فقيرٌ إلا بما مُتَّعَ به غنىٌ و الله تعالى سألهم عن ذلك.» «خدای سبحان روزی درویشان را در مالهای توانگران واجب داشته. پس درویشی گرسنه‌نماند جز که از حق او خود را به نوایی رساند. و کردگار، توانگران را بازخواست کند از این کار.» (شهیدی، همان: ص ۴۲۰) در اینجا امام (ع) زورگویی ثروتمندان را علت تنگدستی فقیران دانسته و همانطور که قبلاً نیز اشاره گردید فقر و تنگدستی را موجب رواج کینه و دشمنی دانسته‌اند و عبدالصبور هم نسبت به فقر و آثار آن چنین نگاهی داشته و می‌گوید:

ليس الفقر هو الجوع إلى المأكل و العرى إلى الكسوة
فقر همان سلطه زور است

الفقر هو استخدام الفقر لقتل الحب و زرع البغضاء
فقر همان نابودی عشق و کاشتن بذر کینه میان مردم است.

(عبدالصبور، همان، ص: ۵۳۸)

الله يقول لنا: خداوند به ما می‌گوید:

كونوا أحببا محبوبين با یکدیگر دوست و مهربان باشید

والفقر يقول لنا:

و فقر به ما می‌گوید:

كونوا بغضاءً بغاضين (همان: ص ۵۳۹)

نسبت به یکدیگر شدیداً کینه بورزید

عبدالصبور در این ابیات به حقیقت فقر پرداخته و پیامدهای سیاسی، اجتماعی و اخلاقی آن را ذکر می‌کند که عبارتند از:

۱-۱-۳: ظلم‌پذیری: فقر به عنوان یک پدیده سیاسی، در اثر بی‌عدالتی در جامعه به وجود می‌آید و موجب می‌شود که عده‌ای غالب گردند و عده‌ای مغلوب، غالب همیشه به مغلوب زور گفته و حق او را پایمال می‌کند و به او اجازه رشد و نمو نمی‌دهد و در نتیجه زیر یوغ بردگی و بندگی می‌ماند. ۲-۱-۳: از میان رفتن دوستی و محبت و رواج کینه و دشمنی: هرگاه فقر در جامعه‌ای گسترش یابد، محبت و عشق و دوستی هم رخت بر بسته و جای خود را به چیزهای ناپسند دیگر چون کینه و نفرت می‌دهد و کینه و نفرت پدیده ناپسند دیگری است که انسانها را از همدیگر دور می‌کند و بدبینی را گسترش می‌دهد و قوام و بنیاد جامعه را دچار تهدید جدی می‌کند و آن‌را از هم می‌گسلد. اوج افکار واقع‌گرایانه و اصلاح‌گری عبدالصبور و توجه وی به مشکلات مردم، در این سوگنامه است که در آن به یکی از اصلی‌ترین و مهم‌ترین مظاهر عقب‌ماندگی جامعه یعنی فقر، اشاره کرده و به زیبایی هرچه تمام‌تر آن را از زبان حلاج بیان می‌کند. وی هم‌چون تولستوی مردم را از جنس خودش دانسته. (الغمری، همان: ص ۱۷۰) و از نزدیک با مردم زندگی می‌کند و با دردها و رنجهای بی‌شمار آنها آشنا است و به عنوان یک ادیب متعهد، سعی در ابراز همدردی با آنها می‌کند و ادبیات را در خدمت‌رسانی به آنان به کار می‌گیرد.

همان‌طور که اشاره گردید، امام علی(ع) به فقر و آثار آن از منظر جامعه‌شناختی پرداخته‌اند، زیرا اگر فقر در جامعه‌ای گسترش پیدا کند بی‌دینی، بی‌خردی، کینه و دشمنی، نیستی و نابودی، ظلم و ستم نیز، حاکم می‌گردد و اینها عواملی هستند که قوام جامعه را از هم گسسته و باعث فروپاشی آن می‌شود، عبدالصبور هم مانند امام(ع) به این امور اشاره کرده و آنها را از منظر جامعه‌شناختی و واقع‌گرایی مورد بررسی قرار داد که به آنها اشاره شد. بنابراین میان نهج‌البلاغه و اشعار عبدالصبور ارتباط درون فرهنگی وجود دارد چون، نهج‌البلاغه در اصل متعلق به اسلام و مسلمین است و فرهنگ خودی محسوب می‌شود و عبدالصبور هم شاعری مسلمان است که خود را پایبند به دین دانسته و در ادامه می‌بینیم که بی‌ایمانی و یقین نداشتن به خدا را منشأ درد و رنج و بدبختی می‌داند.

۴. ایمان

امام علی (ع) بهترین فضیلت برای بشر را ایمان دانسته و می‌فرماید: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَى اللَّهِ سَبْحَانَهُ الْإِيمَانُ بِهِ وَبِرَسُولِهِ وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ، فَإِنَّهُ ذُرْوَةُ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ.» «همانا بهترین چیز که نزدیکی خواهان به خدای سبحان بدان توسل می‌جویند، ایمان به خدا و پیامبر و جهاد در راه خداست که موجب بلندی کلمه مسلمانان است و یکتا دانستن پروردگار که مقتضای فطرت انسانی است.» (شهیدی، همان: ۱۰۶-۱۰۷) عبدالصبور هم به مفهوم ایمان پرداخته و از مردم می‌خواهد که مانند خدا باشند یعنی به خداوند ایمانی قوی داشته باشند و فقط به او توکل کنند:

اللَّهُ قَوِيٌّ يَا أَبْنَاءَ اللَّهِ ای مردم خدا قوی است

كونوا مثله مانند او باشید

اللَّهُ فَعُولٌ يَا أَبْنَاءَ اللَّهِ ای مردم خدا بسیار کوشا است

كونوا مثله مانند او باشید

اللَّهُ عَزِيزٌ يَا أَبْنَاءَ اللَّهِ ای مردم خدا عزیز است (عبدالصبور، همان: ص ۴۹)

در این ابیات، مانند خدا بودن همان ایمان قوی و محکم داشتن به اوست چون که ایمان، بر طبق فرموده امام (ع) دو دسته است: «فَمَنْ الْإِيمَانُ مَا يَكُونُ ثَابِتًا مُسْتَقَرًّا فِي الْقُلُوبِ. وَ مِنْهُ مَا يَكُونُ عَوَارِيًّا فِي الْقُلُوبِ.» «برخی ایمان در دلها برقرار است و برخی دیگر میان دلها و سینه‌ها عاریت و ناپایدار است.» (شهیدی، همان: ص ۲۰۵-۲۰۶) و ایمانی ارزشمند است که یقینی، قلبی و پایدار باشد. عبدالصبور هم این نوع ایمان را مد نظر دارد و معتقد است که بی‌ایمانی و یقین نداشتن به خداوند موجب رواج درد و رنج در جامعه شده و خوی حیوانی و شیطانی را میان مردم گسترش داده و روابط انسانی حاکم بر افراد جامعه را از بین برده است:

حِينَ فَقَدْنَا جَوْهَرَ الْيَقِينِ آن‌گاه که گوهر یقین را از دست دادیم

تَشَوَّهَتْ أَجْنَةُ الْحَبَالِيِّ فِي الْبَطُونِ جنینهای زنان آبستن در شکم زشت گردیدند

شَعْرٌ يَنْمُو فِي مَخَاوِرِ الْعَيُونِ مو در گودال چشمها رشد می‌کند

وَالذَّقْنَ مَعْقُودَ عَلَى الْجَبِينِ و چانه بر پیشانی گره می‌خورد

جِيلٌ مِنَ الشَّيَاطِينِ (عبدالصبور، همان: ص ۲۸۵) نسلی از شیاطین

در این ابیات، شاعر به دو پیامد بی‌ایمانی و یقین نداشتن به خداوند که جامعه را گرفتار مشکلات کرده، اشاره می‌کند که عبارتند از:

۴-۱: تیرگی پاکی سرشت: بی‌ایمانی، بر فطرت و نهاد انسان اثر می‌گذارد، چون شخصیت فرد از زمان تشکیل جنین و حتی قبل از آن شکل می‌گیرد. اگر بی‌ایمانی در میان مردم رواج یابد بر روی فرزندان آنها هم اثر می‌گذارد که عبدالصبور از آن به زشت شدن جنین یاد می‌کند. به عبارت دیگر، درد و رنج و مشکلات را در جامعه نهادینه می‌کند و تار و پودش را از بین می‌برد و جامعه را به سوی گرداب هلاکت و نابودی می‌کشاند.

۴-۲: افزایش شرارت: پیامد دوم بی‌ایمانی آن است فضا را برای گسترش شرارتها و پلشتیها، فراهم می‌سازد و موجب پیدایش نسلی می‌گردد که شخصیت و هویت خود را از شیطان می‌گیرد نه از اندیشه‌های ناب الهی و خدایی.

از خلال این ابیات در می‌یابیم که عبدالصبور شاعر با ایمانی است که درد و رنج واقعی مردم را در بی‌ایمانی و یقین نداشتن نسبت به خداوند می‌داند که آنها را گرفتار شیاطین کرده است.

همان‌طور که اشاره شد، مفاهیم عمیق و ارزشمند نهج البلاغه در اشعار عبدالصبور کاملاً هویدا است. اولین مفهوم فقر بود که بیان شد و دومین مفهوم ایمان به خداست که با استناد به ابیات او ثابت شد که میان نهج البلاغه و این اشعار روابط بینامتنی درون فرهنگی حاکم است، زیرا نهج البلاغه متن مرجع است و در مورد ایمان و یقین داشتن به خداوند، سخن به میان می‌آورد و این اشعار، متن اصلی هستند که از آن مفاهیم بهره برده‌اند. در ادامه با بررسی موضوع شخصیت از نگاه امام علی(ع)، خواهیم دید که عبدالصبور هم این مضمون را در شعر خویش به کار برده است.

۵- شخصیت

شخصیت به همه‌ی خصلتها و ویژگیهای فرد اطلاق می‌گردد و معرف رفتار او است. (Moles, ۱۹۷۱: p۱۵۶) یکی از این ویژگیها گفتار است که معرف شخصیت انسان است.

امام علی(ع) در این مورد می‌فرماید: «لسانُ العاقلِ وراءَ قلبِهِ، و قلبُ الأحمقِ وراءَ لسانِهِ.» «زبان خردمند در پس دل اوست، و دل نادان پس زبان اوست.» «و هذا من المعانی العجیبة الشریفة. و المرادُ به أن العاقلَ لا یطلقُ لسانَهُ إلا بعدَ مشاورَةِ الرویةِ و مؤامرةِ الفكرةِ، و الأحمقُ تسبِقُ حَدفاتُ لسانِهِ و فلتاتُ کلامِهِ مُراجعةَ فکَرِهِ و مُماخضةَ رأیه» «و این از معنیهای شگفت و شریف است و مقصود

امام(ع) این است که: خردمند زبان خود رها نکند تا که با دل خویش مشورت کند و با اندیشه خود رأی زند، و نادان آنچه را بر زبان آید و گفته‌ای که به آن دهان گشاید، بر اندیشیدن و رأی درست را بیرون کشیدن سبقت گیرد. پس چنان است که گویی زبان خردمند پیرو دل اوست و دل نادان پیرو زبان او.» (شهیدی، همان:ص ۳۶۷)

امام علی(ع) به یک مفهوم ژرف اشاره نموده‌اند و آن اینکه آدمی را براساس گفتار او می‌شناسند و انسان باید مراقب گفتار خویش باشد و سنجیده و نیکو سخن بگوید زیرا شخصیت انسان بر طبق فرموده امام(ع) زیر زبان او نهفته است:

«قال(ع): المرءُ مخبوءٌ تحت لسانه.» «آدمی نهفته در زیر زبان خویش است.» (همان: ص ۳۸۸) سعدی در این مورد می‌گوید:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
(سعدی، ۱۳۸۴ش:ص ۵۹)

عبدالصبور هم به این مضمون اشاره کرده و می‌گوید:

لفظٌ قاتلٌ واژه کشنده
ذو ألف لسان تنفث سما دارای هزار زبان است که سم را به بیرون می‌دمد
(عبدالصبور، همان:ص ۱۸۵)

وی در این ابیات به تأثیر کلام منفی اشاره می‌کند که چون سمی است که در وجود آدمی نفوذ کرده و شخصیت او را پایمال می‌کند و در ادامه به کلام نیکو اشاره می‌کند:

إن الألفاظَ ثمارُ الأشجارِ حتماً واژه‌ها چون میوه‌های درختانند
و كما أن الشجرَ الطيبَ همان‌طور که درخت نیکو
يعطى ثمرًا طيبًا ثمره نیک می‌دهد
فالإنسانُ الطيبُ انسان پاک هم
لا ينطق إلا اللفظَ الطيبَ (همان:ص ۱۸۵) جز با لفظ نیک سخن نمی‌گوید

شاعر در این ابیات سخن نیک را به درختی همانند کرده است که ثمره ای پاک و نیک دارد و یکی از نشانه‌های شخصیت انسان این است که نرم و نیکو سخن بگوید و این نکته دقیقاً همان چیزی است که امام علی(ع) به آن اشاره فرموده‌اند و شخصیت آدمی را در زیر زبان او قرار داده‌اند. امام(ع) گفتار را زمانی ارزشمند می‌شمارند که همراه با کردار و عمل باشد و می‌فرمایند: «الداعي بلا عمل كالرامي بلا وتر.» «دعوت کننده بی عمل، چون تیرانداز بدون کمان است.» (شهیدی، همان:ص ۵۰۶) عبدالصبور هم فقط گفتار را کافی نمی‌داند:

ألم يرووا لكم في السفر أن الحق قولٌ
 حق بسیار گوینده است
 ولكنی أقولُ لكم بأن الحق فعّالٌ ولی من به شما می گویم که حق بسیار عمل کننده است
 أقولُ لكم: به شما می گویم:
 بأن الفعلَ و القولَ جناحانِ عليانِ (عبدالصبور، همان:ص ۲۲۱) که گفتار و کردار دو بال
 بلند و نیرومندند

وی همانند امام علی(ع)، گفتار را زمانی ارزشمند می‌پندارد که همراه با عمل باشد در این صورت است که انسان به سعادت و خوشبختی می‌رسد و به سمت بالا و بزرگی و عظمت حرکت می‌کند. در اینجا میان نهج البلاغه که متن مرجع محسوب می‌شود و اشعار صلاح عبدالصبور که متن اصلی محسوب می‌گردد، رابطه‌ی درون فرهنگی حاکم است چون که نهج البلاغه برادر قرآن است و به همه‌ی مسلمانان تعلق دارد و عبدالصبور هم، مسلمان دینداری است که از معارف ناب اسلام بهره برده است.

اگر بگوئیم که عبدالصبور شدیداً تحت تأثیر کلام گوهر بار مولای متقیان امام علی(ع) بوده است سخن گزارفای نگفته‌ایم چون که سخنان گوهر بار امام(ع) در همه‌ی دوران و در همه‌ی افراد بشریت نفوذ کرده است و انسانها کام تشنه خود را از آن سیراب نموده‌اند. بنابراین بر اساس نظریه‌ی بینامتنیت و بعد بینافرهنگی آن، تأثیر کلام امام علی(ع) در شعر عبدالصبور بیان گردید و اثبات شد که مفاهیم ارزشمند نهج البلاغه در زمینه‌های مختلف و به‌خصوص در مورد فقر، ایمان و شخصیت در شعر صلاح عبدالصبور کاملاً مشخص و هویدا است.

نتیجه گیری

همان گونه که گفته شد، بینامتنیت نموده‌های مختلفی دارد که عبارتند از: مکالمه‌گرایی، رمزشناسی و بینافرهنگی. در این جستار، پس از بررسی نهج البلاغه در شعر عبدالصبور با رویکرد بینافرهنگی، نتایج ذیل حاصل آمد:

(۱) بینافرهنگی، عامل اساسی در گسترش فرهنگ داخلی و خارجی است، زیرا شاعر با تأثیرپذیری از این دو نوع فرهنگ، سعی در تبیین اندیشه‌های خویش دارد و از آنجا که نهج البلاغه فرهنگ خودی و اسلامی-داخلی - محسوب می‌شود لذا در گسترش اندیشه واقع‌گرایی عبدالصبور تأثیری به‌سزا دارد؛

(۲) بینافرهنگی، خاستگاه اجتماعی دارد و برای اینکه دیدگاه‌های جامعه شناختی شاعر براساس نهج البلاغه تبیین گردد، به مفاهیمی چون فقر، ایمان و شخصیت در نهج البلاغه اشاره شد و بیان گردید که فقر، پدیده‌ای اجتماعی است که اگر از بین نرود بنیان جامعه را تهدید کرده و آن را به سمت هلاکت و فروپاشی سوق می‌دهد. ایمان، ثابت می‌کند که دین با جامعه ارتباط جدایی‌ناپذیر دارد و اگر ایمان قلبی وجود نداشته باشد، اندیشه‌های شیطانی در جامعه نفوذ می‌نماید و انسانها هویت‌شان را از دست می‌دهند و زبان و گفتار همراه با عمل، که معیار شخصیت انسان است و اشخاص توسط آن شناخته می‌شوند.

منابع و مآخذ

فارسی

۱. آلن، گراهام (۱۳۸۵ش)، *بینامتنیت*، ترجمه پیام یزدانجو، نشر مرکز، تهران.
۲. _____، (۱۳۸۵ش)، *رولان بارت*، ترجمه پیام یزدانجو، نشر مرکز، تهران.
۳. ابن ابی الحدید (۱۳۶۶ش)، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ اول.
۴. خلیل جحا، میثال (۱۹۹۹م)، *الشعر العربی الحدیث من احمد شوقی الی محمود درویش*، دارالعودة - دارالثقافة، بیروت.
۵. دشتی، محمد (۱۳۸۴ش)، *نهج البلاغه*، ترجمه محمد، مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین علیه السلام، چاپ ششم، مؤسسه بوستان کتاب، قم.
۶. شهیدی، سید جعفر، *نهج البلاغه*، ترجمه دکتر سید جعفر، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوازدهم، تهران.
۷. سعدی شیرازی، ابو محمد مصلح الدین (۱۳۸۴ش)، *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم، تهران.
۸. سید حسینی، رضا (۱۳۶۶ش)، *مکتبهای ادبی*، نشر نیل، تهران.
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۰ش)، *شعر معاصر عرب*، نشر سخن، تهران.
۱۰. الضاوی، احمد عرفات (۱۳۸۴ش)، *کارکرد سنت در شعر معاصر عرب*، ترجمه دکتر سیدحسین سیدی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد.
۱۱. عبدالصبور، صلاح (۲۰۰۶م)، *الأعمال الشعرية الكاملة*، دارالعودة، بیروت.
۱۲. الغمری، مکارم (۱۳۷۸ش)، *تأثیر فرهنگ اسلامی بر ادبیات روسیه*، ترجمه موسی بیدج، سازمان تبلیغات اسلامی، تهران.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۶۶ش)، *سیری در نهج البلاغه*، انتشارات صدرا، چاپ چهارم، قم.
۱۴. المغربي، حافظ (۲۰۱۰م)، *اشکال التناس و تحولات الخطاب الشعری المعاصر*، انتشارات العربی، الطبعة الأولى، بیروت.

۱۵. مجموعه نویسندگان (۲۰۰۷م)، نقد صلاح عبدالصبور، فصلیه تعنی بنقد الشعر، العدد الثاني، دار النهضة العربية، بيروت.

لاتین

۱. Molsa (۱۹۷۱) Cepl-paris.Lacmmunication.

منابع اینترنتی

۲. اندیشه (۱۳۸۶ش)؛ اندیشه مرگ مؤلف و نظریه، ۸۹/۳/۲ <http://www.mihanblog.com>
۳. حیاتی، حمید (۱۳۸۸ش)؛ بینامتنیت بخش یکم، ۸۹/۱/۲۲ <http://www.aklaam.net/form/showthread>
۴. کاسب، زینب (۱۳۸۶ش)؛ بینامتنیت (تحلیل عناصر بینامتنی در آثار رومن بلانسکی)، ۸۹/۲/۲۳ <http://www.qualitative.methods:blogfa.com>
۵. نامور مطلق، بهمن (ش ۱۳۸۸)؛ کشف بینامتنیت، چگونگی پیدایش و گسترش یک نظریه ی نقد، ۸۹/۲/۱۴ <http://www.athropology.ir/node.۸۹/۲/۱۴>
۶. هاشم، یحیی (۲۰۰۸م)؛ التناس ما بین السرقة والاقتباس، ۸۹/۲/۲۳ <http://www.aklaam.net/form/showthread>
۷. Regnant (۱۳۸۸ش) ویرگیهای ادبیات و هنر در آغاز قرن بیستم، ۸۹ / ۳/ ۱ www.tebyan.net/index.aspx/comment/.../index.aspx